

سال هفتم / پاییز ۱۳۹۷

چهره وبر واقع‌گرا و کل‌گرا: حلقه مفقوده تصویر رایج از روش فهم تفسیری

• نرگس سوری

چکیده

روش تفسیری وبر به اعتبار اینکه مسئله تفهم در آن مرکزیت پیدا می‌کند اغلب ذیل رویکرد ذهن‌گرا و فردگرا قرار گرفته که مرز مشخصی با رویکرد عین‌گرا و کل‌گرا دارد. شارحان شناخته شده وبر روش‌شناسی او را غیرتجربی و درون‌نگر قلمداد کرده‌اند. در این نوشتار سعی شده با اتکاء به متون اصلی وبر این تصویر رایج از روش‌شناسی او مورد بازاندیشی قرار گیرد، تا روشن شود مسئله عینیت و چگونگی دستیابی به شناخت عینی اصلی مهم در روش تفسیری است. بر مبنای هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی استنتاج شده از متون وبر، تفسیر علی صحیح ضمن اینکه مستلزم کفایت ذهنی است مستلزم کفایت علی و مطابقت با جریان امور واقع نیز هست و از سوی دیگر اگرچه فهم کنش فرد دال مرکزی تفهم را تشکیل می‌دهد، اما رویکرد کل‌گرا نیز برای توضیح عملی و جهت‌گیری موقتی در پژوهش ضرورت دارد. از این جهت برخلاف تفاسیر رایج، رگه‌هایی از عینیت‌گرایی و کل‌گرایی در جامعه‌شناسی تفهیمی وبر وجود دارد که نمی‌توان با تقلیل‌گرایی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آن را ذیل فردگرایی رادیکال درون‌نگر قرار داد.

واژگان کلیدی: عینیت، کل‌گرایی، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، دانش وجودی.

طرح مسئله

غالباً رویکرد تفهیمی وبر در قیاس با رویکرد پوزیتیویستی متهم به ایده‌محوری در برابر واقع‌گرایی، ذهن‌گرایی در برابر عین‌گرایی و ارزش‌مدار بودن در برابر عدم‌مداخله ارزش‌ها است. از سوی دیگر در قیاس با سنت دورکیمی و مارکسی به‌عنوان سنتی شناخته می‌شود که «عاملیت» را بر «ساختار» مقدم می‌داند و بنابراین رویکردی فردگرا و نه کل‌گرا دارد. این دیدگاه از جانب برخی شارحان متأخر مطرح شده است. ریمون بودن در کتاب *منطق کنش اجتماعی* در بحث از ماهیت جامعه‌شناسی، دو سنت وبری و دورکیمی را به لحاظ معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی از یکدیگر متمایز می‌کند. او سنت دورکیمی را هولیستی (کل‌گرا) قلمداد می‌کند که به موجب آن ساختارها بر فرد مقدم شمرده می‌شود؛ در مقابل سنت وبری را مبتنی بر فردگرایی روش‌شناختی می‌داند که کنشگران را به مثابه اتم در نظر می‌گیرد و در تحلیل واقعیت اجتماعی مبدأ حرکت خود را کنش فردی قرار می‌دهد (بودن، ۱۳۸۳: ۱۴-۱۳ و ۲۸).

ریمون بودن تمایز معرفت‌شناختی جدی بین رویکرد دورکیمی و وبری قائل است. به زعم او قواعد روش دورکیم مبتنی بر معرفت‌شناسی آزمونی و برون‌نگر است که کیفیت یک نظریه را به واسطه میزان مطابقت آن با امر واقع می‌سنجد. در حالی که معرفت‌شناسی وبری غیرآزمونی و درون‌نگر است که هدف جامعه‌شناسی را بازسازی معنای اعمال و باورهای کنشگران اجتماعی می‌داند. هر چند بودن در بحث خویش سعی دارد بر این مسئله تأکید کند روش دورکیم در مقام نظر مبتنی بر الزامات معرفت‌شناسی برون‌نگر است، اما در عمل روش او قرابت نزدیکی با وبر دارد. باید توجه داشت او بر این نکته تأکید دارد که روش تفسیری وبر دورن‌نگر و غیرآزمونی است (بودن، ۱۳۹۴: ۹۷-۹۲).

مشابهتاً یان کرایب و تد بنتون نیز سنت وبری را به این دلیل که مبتنی بر «فردگرایی هستی‌شناختی» است از سنت رئالیستی دورکیم و مارکس متمایز می‌کنند. به زعم آن دو وبر برخلاف دورکیم از این حیث که به هستی‌های اجتماعی جمعی باور ندارد بیش از هر چیز فردگرا است تا کل‌گرا. به همین دلیل جامعه‌شناسی تفهیمی او برای توضیح دادن کار فهم و معیارهایی که باید داشته باشد کاربردپذیر است. (کرایب و بنتون، ۱۳۹۱: ۱۷۶-۱۷۲، ۱۴۹، ۲۴۴) این دیدگاه از جانب راجر تریگ نیز مطرح می‌شود. به زعم او مفهوم تفهم^۱ وبری بدیلی در برابر آرمان پوزیتیویستی تبیین‌علی است که بر معنای ذهنی فرد برای فهم جامعه‌شناختی واقعیت تأکید دارد. او رویکرد وبر و شوتس را که بر تقدم نقش فرد در خاستگاه جامعه باور

¹ verstehen

دارند در تقابل با رویکرد کل‌گرای دورکیم می‌داند که جامعه را به مثابه شیء بیرونی در نظر می‌گیرد. وبر با تأکید بر فرد به عنوان خاستگاه جامعه سعی دارد از خصلت شیء‌واره بخشیدن به ساختارهای اجتماعی بپرهیزد و در برابر دورکیم بر حیات خودبنیاد جامعه مستقل از افراد تأکید دارد (تریگ، ۱۳۸۴: ۹۲، ۷۹، ۸۹-۷۸).

این تلقی دوگانه از معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی جامعه‌شناسان کلاسیک و تقسیم‌بندی آن‌ها ذیل دو اردوگاه کل‌گرا و فردگرا/ذهن‌گرا و عین‌گرا از جانب برخی تئوریسین‌هایی که درصدد برآمده‌اند این قطب‌های متضاد را تلفیق کنند، طرح شده است. گیدنز، بوردیو، پارسونز و جفری الکساندر سعی داشته‌اند الگوی تئوریک‌تری ارائه دهند که از معضل دوپارگی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی فوق فراروی کند. گیدنز در نظریه خود سعی دارد نگرش فرایندوار به زندگی اجتماعی را جایگزین اراده‌گرایی و تعیین‌گرایی کند. او نماینده جریان اراده‌گرایی و فردگرایی را وبر و مردم‌نگارانی چون گارفینکل و نماینده جریان تعیین‌گرایی را دورکیم و کارکردگرایان ساختارگرا می‌داند (گیدنز، ۱۳۸۴: ۹۸، ۶۹-۶۴). بوردیو نیز در کتاب *نظریه کنش و تمایز* سعی دارد بین رویکرد واقع‌گرا که سنت دورکیمی بدان تعلق دارد و رویکرد ذهن‌گرا که به معانی ذهنی کنشگران توجه دارد نوعی تلفیق به وجود آورد. به زعم او جامعه‌شناسی نمی‌بایست لاجرم بین رویکرد درون‌گرا و برون‌گرا دست به انتخاب بزند، بلکه می‌تواند با انتخاب راه سومی از طریق ایجاد نوعی تناظر بین رویکردهای فوق تمامی دستاوردهای این رهیافت‌ها را برای خود حفظ کند (بوردیو، ۱۳۹۳: ۶۵۸-۶۵۷/بوردیو، ۱۳۹۰: ۹۲).

پارسونز در کتاب *ساختار کنش اجتماعی* محور اصلی نظریه اجتماعی غرب را تقسیم‌بندی میان ماتریالیسم و ایده‌آلیسم می‌داند. او فایده‌گرایی، رفتارگرایی و مارکسیسم را مصداق رویکرد ماتریالیستی و ایده‌آلیسم آلمانی (به‌ویژه رویکرد وبری) و تاریخ‌باوری را مصداق رویکرد ایده‌آلیستی تلقی می‌کند. از این جهت درصدد برمی‌آید تا با تدوین نظریه کنش دیدگاهی خلق کند که آزادی شخصی و تعیین‌گرایی را با هم ادغام کند (سیدمن، ۱۳۸۶: ۹۹).

بر این مبنا باید توجه داشت در دیدگاه این جامعه‌شناسان، رویکرد وبری به عنوان رویکردی فردگرا و ذهن‌گرا می‌بایست با در کنار رویکردهای کل‌گرا و عین‌گرا قرار گیرد تا فهمی روشن از واقعیت اجتماعی به دست دهد. چنانچه پارسونز درصدد بود برای گذر از دوپارگی حاکم بر نظریه اجتماعی غرب نظریه کنش وبری را با نظریه ساختارگرای دورکیمی تلفیق کند (ریترز، ۱۳۹۳: ۵۳۳۵۳۲). این موضع آشکارا جامعه‌شناسی تفهیمی وبر را ذیل پارادایم فردگرایی رادیکال قرار می‌دهد، پس آنگاه درصدد برمی‌آید این تصویر از وبر را با پارادایم کل‌گرایی آشتی دهد.

در این تفسیر از جامعه‌شناسی وبر میل به دوگانه‌انگاری و تقلیل‌گرایی پارادایمی وجود دارد. به نحوی که با تعریف کردن سنت جامعه‌شناسی وبر ذیل پارادایم تفهیمی وجوهی از

معرفت‌شناسی او را که موجب قرابت این رویکرد با رویکرد عین‌گرا و کل‌گرا می‌شود، نادیده می‌انگارد. در این تفاسیر دقت‌های متدولوژیکی که وبر در آثار خود بر آن تأکید دارد، مورد توجه قرار نگرفته است. این امر باعث شده تا چهره وبر ذهن‌گرا و فردگرا تبدیل به چهره شناخته شده و مرسوم شود که مرز مشخصی با سنت جامعه‌شناسی دورکیمی و مارکسی دارد. در حالی که اگر متون اصلی وبر مورد بازاندیشی قرار گیرد، روشن می‌شود مفهوم عینیت و دستیابی به معرفت عینی یکی از دال‌های مرکزی معرفت‌شناسی او است.^۱ این قسم تفاسیر رایج که بعضاً در کتاب‌های روش‌شناسی که در حیطه جامعه‌شناسی نگاشته شده است^۲، وجود دارد اغلب منطبق نظری و اسلوب روش‌شناختی وبر را به محاق می‌برد و تصویر نادرست و مبهمی از بنیان‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی او ارائه می‌دهد. کاربست این دوگانه‌انگاری‌ها و طبقه‌بندی‌های نادقیق در رابطه با روش و منطق بحث وبر در نهایت به نادیده‌انگاری وجوهی از نظام فکری او می‌انجامد که بر مبنای آن نمی‌توان لزوماً رویکرد او را ذیل عاملیت‌گرایی یا ذهن‌گرایی محض تعریف کرد. در این نوشتار درصدد هستیم تا فارغ از دوگانه‌انگاری فوق با استنتاج هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی وبر، اسلوب اصلی روش تفسیری او را تشریح کنیم. پس آنگاه بر اساس این اسلوب سعی خواهد شد تا تفسیر رایج از روش‌شناسی ذهن‌گرا و فردگرایی وبر مورد بازاندیشی و انتقاد قرار گیرد. بدین منظور تلاش خواهد شد ضمن تشریح معرفت‌شناسی وبر جایگاه مفهوم عینیت و چگونگی دستیابی به شناخت عینی و معتبر بررسی شود. از سوی دیگر با بحث از هستی‌شناسی وبر جایگاه رویکرد کلی‌گرا در جامعه‌شناسی او روشن شود.

روش فهم تفسیری

هستی‌شناسی^۳: نفی امر کلی شیء‌واره و خودبنیاد

برای درک روش تفسیری، چگونگی فرایند شناخت و نقطه آغاز حرکت بر مبنای آن می‌بایست در وهله اول هستی‌شناسی را که بدان متکی است، تشریح کنیم. وبر در بحث از مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی عبارتی را در تعریف جامعه‌شناسی مطرح می‌کند که آغازگاه مناسبی برای ورود به بحث است: «جامعه‌شناسی علمی است که کنش اجتماعی را فهم تفسیری^۴ می‌کند و به یافتن تبیینی علی^۵ از ماهیت و آثار آن می‌پردازد» (وبر، ۱۳۷۴: ۳).

^۱ بنگرید به مقاله عینیت در علوم اجتماعی در کتاب روش‌شناسی در علوم اجتماعی.

^۲ به عنوان مثال بنگرید به استراتژی‌های پژوهش از نورمن بلیکی: ۱۶۷-۱۶۳.

^۳ Ontology

^۴ interpretive understanding

^۵ causal explanation

وبر با تأکید بر اینکه کنش اجتماعی نقطه آغاز تحلیل و تبیین جامعه‌شناسی است گسست خود را از رویکردهای کارکردی و آنچه از آن تحت عنوان «جامعه‌شناسی ارگانیک» یاد می‌کند، خاطر نشان می‌سازد. به زعم او تحلیل کارکردی از کل به جزء و به تعبیری کلیت‌نگری که مبتنی بر روش جهان‌شمول است، تنها در سطح همگونی‌های علی و مطالعه صوری هنجارهای قانونی متوقف می‌ماند و در نتیجه قادر به تحلیل واقعیت انضمامی و روابط معناداری که بین قوانین و قاعده‌ها وجود دارد و نیز معقول کردن این روابط نیست. وبر تأکید روش‌شناسی خود را اگرچه در تقابل با رویکرد کل‌گرا قرار می‌دهد، اما این تقابل به معنای نفی رویکرد مذکور و یا نادیده‌انگاری ضرورت چنین نگرشی برای تبیین جامعه‌شناختی نیست. از این جهت او صراحتاً اعلام می‌دارد که تحلیل‌های کارکردی و کل‌گرا در مراحل اولیه تحقیق کاملاً ضروری است و آن را برای توضیح عملی و جهت‌گیری موقتی اجتناب‌ناپذیر قلمداد می‌کند، اما آنچه در رویکرد کل‌گرا مورد نقد وبر قرار می‌گیرد «شمولیت کاذب» گزاره‌ها و قوانین است که تحلیل ثانویه واقعیت انضمامی یعنی کندوکاو در معنا را نادیده می‌گیرد. به زعم وبر واقعیت انضمامی از قوانین عام و توالی‌های تکرار شونده قابل استنتاج نیست و معنای روابط علی که شناخت واقعیت انضمامی را میسر می‌سازد به واسطه صرف شناخت همگونی‌های علی امکان‌پذیر نمی‌شود. بر این اساس مفهوم «کفایت ذهنی»^۱ در روش‌شناسی وبر اهمیت مرکزی می‌یابد. از نظر او هر چند روابط علی و آماری با درجه بالایی از قطعیت وجود داشته باشند، بدون کفایت معنایی و فهم معانی و انگیزه‌ها به سطح روابط علی غیرقابل درکی تنزل می‌یابد که فی‌نفسه تبیینی از واقعیت مورد بررسی نمی‌تواند ارائه دهد (پیشین: ۱۳ و ۱۶).

توجه به معنای ذهنی کنشگر شرط اصلی شناخت واقعیت انضمامی محسوب می‌شود و از این جهت کار اصلی جامعه‌شناسی را تشکیل می‌دهد و تحلیل کارکردی کل به جزء از نظر وبر تنها حکم «آمادگی مقدماتی» برای تحقیق دارد. او محدود ماندن به صرف نشان دادن روابط کارکردی و قوانین کلی را حاصل تسری منطق علوم طبیعی به علوم اجتماعی می‌داند و بر این باور است که در علوم اجتماعی می‌توان به شناختی دست یافت که در علوم طبیعی قابل‌دسترسی نیست و آن فهم معنای ذهنی کنشگران است. نگاه زیست‌شناسانه به علوم اجتماعی که فرد را به عنوان مجموعه‌ای از سلول‌ها و یا جزئی از کلیت بدن در نظر می‌گیرد، امکان رسیدن به تفسیر معنای ذهنی کنشگر را منتفی می‌کند. الزام فهم معنای ذهنی در نظر گرفتن واقعیت به صورت هیئتی منفرد است. به همین منظور وبر کنش اجتماعی را به عنوان رفتار یک یا چند فرد منفرد در نظر می‌گیرد و تأکید می‌کند برای تحلیل جامعه‌شناختی چیزی تحت عنوان «شخصیت

¹ subjectively adequate

جمعی کنش» وجود ندارد. مقاصد جامعه‌شناسی تفهیمی ایجاب می‌کند که ساخت اجتماعی نه به عنوان وجودی مجزا و بیرونی از کنشگران بلکه صرفاً به عنوان حاصل سازمان یافتن کنش خاص اشخاص تلقی شوند. بدین جهت یک الزام اصلی تفسیر تفهیمی این است که «فقط» کنش‌ها به عنوان عامل در نظر گرفته شوند. (وبر، ۱۳۷۴: ۴۱-۳۹) این تلقی وبر با جامعه‌شناسی دورکیمی که مفهوم «وجدان جمعی» در آن مرکزیت دارد، تمایز پیدا می‌کند. دورکیم وجدان جمعی را واقعیت مستقلی از شرایط خاصی که افراد در آن قرار گرفته‌اند، می‌داند. به زعم او وجدان جمعی حکم روح نوعی جامعه را دارد. بر اساس این تلقی جامعه گویا حیاتی شی‌واره از آن خود دارد که مستقل از کنش افراد می‌تواند وجود داشته باشد. چنانچه دورکیم تصریح می‌کند وجدان جمعی با تغییر نسل‌ها تغییر نمی‌کند بلکه آن‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد (دورکیم، ۱۳۹۴: ۷۷)، اما در جامعه‌شناسی تفهیمی وبر امر کلی و جمعی به عنوان امری شی‌واره که بر قاعده‌ای خودبنیاد استوار است، تصور نمی‌شود، بلکه امر کلی ماهیت و چگونگی خود را وامدار اجزاء خود است و بنابراین فهم چگونگی برهم‌نشینی این اجزاء راه به فهم کلیت آن خواهد برد. از دیدگاه وبر مفاهیمی چون دولت، ملت و خانواده نه به عنوان ساخت‌های بیرونی و مستقل بلکه به عنوان امری حاصل تکوین کنش افراد در نظر گرفته می‌شود و در نتیجه از این منظر تحلیل یک نظام اقتصادی سوسیالیستی به اندازه نظام اقتصاد آزاد تابع موازین فردی است (وبر، ۱۳۶۷: ۵۸-۵۶)، اما باید توجه داشت علی‌رغم اینکه وبر رویکرد کل‌گرایی به مثابه شی‌انگاری امر اجتماعی را نفی می‌کند، اما در اقتصاد و جامعه به صراحت اذعان می‌کند که لزوم داشتن رویکرد کل‌گرا در بررسی واقعیت اجتماعی را انکار نمی‌کند. (پیشین: ۵۲) او با تأکید بر «رویکرد کارکردی» به عنوان رویکردی کل‌گرا تصریح می‌کند که در جامعه‌شناسی تفسیری: «نه تنها چهارچوب کارکردی برای توضیح عملی و جهت‌گیری موقتی مفید است، بلکه اجتناب‌ناپذیر نیز هست، اما در عین حال بسیار خطرناک خواهد بود. اگر به ارزش شناختی آن بیش از اندازه بها داده شود و مفاهیمش حالت شمولیت کاذب^۱ به خود بگیرد» (وبر، ۱۳۷۴: ۳۹).

بنابراین باید توجه داشت برخلاف تصور رایج درباره وبر تحلیل کل‌گرا که توجه به ساختارها را در مرکز توجه خود قرار می‌دهد یکسره از جامعه‌شناسی تفهیمی خویش بیرون ننهاده است. چنانچه او در بحث از روان‌شناسی اجتماعی ادیان بزرگ بر این مسئله تأکید می‌کند علی‌رغم اینکه نمی‌توان اخلاق اقتصادی را به صرف کارکرد یک سازمان اقتصادی تقلیل داد، اما نمی‌توان گفت آموزه‌های مذهبی نیز آفریننده تام و تمام آن هستند؛ در نتیجه می‌بایست نقش عوامل اقتصادی-اجتماعی ساختاری را نیز در این زمینه لحاظ کرد. به زعم او:

^۱ reification

«تاکنون هیچ اخلاق اقتصادی‌ای صرفاً به وسیله مذهب شکل نگرفته است. اخلاق اقتصادی، برخلاف نگرش‌های انسان به جهان... بی‌تردید تا حدی زیاد استقلال دارد. برخی عوامل خاص جغرافیای اقتصادی و تاریخ اقتصادی در تعیین میزان استقلال آن حداکثر تأثیر را دارند. تعیین شیوه زندگی به وسیله مذهب نیز یکی از-فقط یکی- از عوامل تعیین کننده اخلاق اقتصادی است و البته خود این عامل از عوامل اقتصادی سیاسی تأثیر می‌پذیرد که در چهارچوب مرزهای مشخص جغرافیایی، سیاسی، اجتماعی و ملی عمل می‌کنند» (وبر، ۱۳۹۲: ۳۰۴).

چنانچه وبر در بحث از نحوه دین‌داری طبقات اجتماعی گوناگون اعم از کشاورز یا جنگاور، منافع مادی را عامل موثری در داشتن شکل خاصی از اعتقادات مذهبی قلمداد می‌کند (بندیکس، ۱۳۸۲: ۱۰۶). بر این مبنا نمی‌توان با سهل‌انگاری سنت وبری را ذیل فردگرایی رادیکالی که هرگونه نگرش کل‌گرا را نفی می‌کند، قرار داد.

در گام دوم مسئله چگونگی شناخت کنش اجتماعی به عنوان نقطه آغاز جامعه‌شناسی تفهیمی مطرح می‌شود. تفهم^۱ یا آنچه وبر تحت عنوان فهم همدلانه^۲ از آن یاد می‌کند مستلزم درک معنایی است که فرد برای کنش خود قائل است. فهم کنش اجتماعی به واسطه فهم «انگیزه» که از نظر کنشگر و مشاهده‌گر مبنایی کافی برای آن محسوب می‌شود، امکان‌پذیر می‌شود. باید در نظر داشت این تفهم مرز مشخصی با فهم فلسفی یا روان‌شناسانه دارد و منطقی کاملاً عینی و قاعده‌مند داشته که بدون لحاظ کردن آن در فرایند پژوهش محقق در دام فهمی خودسرانه خواهد افتاد. بر همین اساس وبر تأکید می‌کند هیچ تفسیری به صرف دقت معنایی نمی‌تواند مدعی تفسیری علی از کنش باشد. بنابراین در کنار مفهوم کفایت ذهنی، مفهوم کفایت علی^۳ در روش‌شناسی وبر نقش مرکزی می‌یابد. به زعم او همانگونه که کفایت علی بدون کفایت ذهنی به روابط آماری بی‌معنایی تبدیل می‌شود، کفایت ذهنی نیز بدون دلالت‌های آماری، عینیت و اهمیت علی خود را از دست می‌دهد و به تفسیری ذهنی و انتزاعی تقلیل می‌یابد. باید در نظر داشت تفهم امری ذهنی به معنای امری بریده از واقعیت عینی نیست و می‌بایست با روند واقعی کنش مرتبط باشد. در غیر این صورت فهم مذکور به فهم فلسفی نزدیک‌تر است تا به فهم جامعه‌شناختی که در ارتباط وثیق با واقعیت تجربی قرار دارد. تفهم جامعه‌شناختی برخلاف برداشت‌های معمول از روش‌شناسی وبر مستلزم در نظر گرفتن واقعیت بیرونی است و از این رو تفسیر علی صحیح را منوط به درک «کنش ظاهری» و انگیزه‌ها می‌داند. بر این مبنا حتی اگر تفسیری از کفایت نظری برخوردار باشد، اما به واسطه

¹ comprehension

² empathic understanding

³ causally adequate

واقعیت بیرونی تأیید نشود برای درک کنش در دنیای واقعی فاقد ارزش عینی خواهد بود (پیشین: ۱۰-۱۳).

و بر این مفروضات روش‌شناسی را در کتاب اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری لحاظ کرده است. او به منظور نشان دادن تأثیر آموزه‌های مذهبی در گرایش‌های اقتصادی در بخش «تعلق مذهبی و قشربندی اجتماعی» به منظور اینکه رابطه فوق را که به صورت نظری طرح شده است بر بنیان تجسم عینی آن در واقعیت اجتماعی نشان دهد تفاوت گرایش شغلی و تأثیرگذاری اقتصادی دو فرقه کاتولیک و پروتستان را مورد مذاقه قرار می‌دهد. او با اتکاء به «آمار اشتغال» این تمایز را خاطر نشان می‌سازد که مدیران و صاحبان سرمایه و نیز نمایندگان فوقانی کارگری اغلب به فرقه پروتستان تعلق دارند در حالی که سهم کاتولیک‌ها در بین کارگران تعلیم دیده صنعت بزرگ بسیار ناچیز است و اغلب به ماندن در پیشه‌وری تمایل دارند. از سوی دیگر بررسی نقش کاتولیک‌ها در اقتصاد آلمان نشان می‌دهد که هیچ اثر چشم‌گیری در این زمینه نداشته‌اند در حالی که پروتستان‌ها چه در موضع حاکم چه در موضع محکوم گرایش خاصی به عقل‌گرایی اقتصادی نشان داده‌اند. (و بر، ۱۳۹۳: ۴۵-۴۴) بر این اساس و بر صرف تفسیر نظری و برقراری رابطه علی ذهنی را برای تحلیل تأثیر گرایش‌های مذهبی بر اقتضائات اقتصادی کافی نمی‌داند، بلکه پیش شرط چنین رابطه علی را وجود روابط عینی در واقعیت بیرونی قلمداد می‌کند.

معرفت‌شناسی^۱: علوم اجتماعی به مثابه دانش وجودی

در ذیل بحث معرفت‌شناسی و بر که بنیان روش‌شناسی او را تشکیل می‌دهد، پرداختن به مسئله تمایز بین قضاوت ارزشی^۲ و ربط ارزشی^۳ اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. و بر با طرح این مباحث در سلسله مقالاتی که تحت عنوان روش‌شناسی در علوم اجتماعی گردآوری شده به صورت مدونی چگونگی امکان شناخت و عینیت و اعتبار آن در علوم فرهنگی و اجتماعی را تشریح کرده است. و بر در مقاله «بی‌طرفی اخلاقی در جامعه‌شناسی و اقتصاد» بین قضاوت ارزشی و واقعیت تجربی تمایز روشنی قائل می‌شود که توجه به این تمایز به منظور فهم منطق شناخت جامعه‌شناختی ضرورت دارد. او با تأکید بر این تمایز در واقع گامی در جهت اثبات واقعیت تجربی بیرونی و مستقل برمی‌دارد؛ درک این مسئله در ابهام‌زدایی از دوگانه‌های نادقیقی که در رابطه با روش‌شناسی و بر مطرح می‌شود، اهمیت بسیاری دارد. و بر صراحتاً تأکید می‌کند:

¹ Epistemology

² value judgments

³ related to values

«اگر تمامی قضاوت‌های ارزشی را از تحلیل تجربی ریشه‌کن کنیم و اجازه دهیم خود واقعیت‌ها، گویای خود باشند می‌توانیم با سادگی و نیروی مؤثرتر و چشم‌گیرتری اولویت‌ها را مطرح کنیم» (وبر، ۱۳۹۲: ۳۰).

نکته نخست در رابطه با مسئله شناخت این است که بپذیریم واقعیتی تجربی وجود دارد که بر بنیان قواعد و اصولی نضج یافته که ماهیت و ساختار آن منطقاً متمایز با ارزیابی‌های شخصی است. شناخت این واقعیت تجربی اسلوب و قاعده‌ای دارد که بدون لحاظ کردن آن هیچ‌گونه معرفتی از واقعیت انضمامی به دست نخواهد آمد. از این جهت به زعم وبر پژوهشگران می‌بایست بین اثبات واقعیت تجربی و ارزیابی‌های شخصی تفاوت قائل شوند و تنها بدین واسطه شناخت عینی و معتبر در جامعه‌شناسی امکان‌پذیر خواهد شد. آنچه برای وبر به لحاظ روش‌شناختی اهمیت دارد تمایز قائل شدن بین ساختار منطقی واقعیت تجربی و قضاوت‌های ارزشی است که در صورت درهم‌تنیدگی این دو منطق محقق دچار کژفهمی خواهد شد. به این ترتیب هرگاه که محقق ساختار منطقی قضاوت‌های ارزشی را به ساحت پژوهشی خود تسری دهد از تحلیل علی و در نتیجه از تفهم که شناخت واقعیت انضمامی را میسر می‌سازد، بازمی‌ماند. منظور از قضاوت ارزشی آن نوع ارزیابی‌های عملی برخاسته از ارزش‌های فرهنگی، اخلاقی و... است که در مورد مطلوب یا نامطلوب بودن پدیده مورد بررسی اذعان داشته می‌شود. وبر این نوع قضاوت را تنها بر اساس مفروضات مابعدالطبیعی امکان‌پذیر می‌داند. او بین «گزاره‌های بایدی» و «گزاره‌های هستی» تفاوت قائل می‌شود و بر این باور است که تنها مذاهب ایجابی می‌توانند گزاره‌های بایدی را مطرح کنند در حالی که علوم تجربی به صورت اعم و علوم اجتماعی به صورت اخص به لحاظ منطقی تنها «گزاره‌های هستی» را در برمی‌گیرند. این بدان معنا است که بنا بر مفروضات علوم تجربی نمی‌توان گزاره‌های بایدی استنتاج کرد؛ زیرا این علوم در واقع «دانش وجودی»^۱ محسوب می‌شوند که معرفت به آنچه هست را میسر می‌سازند و باید آن‌ها را از «دانش هنجاری»^۲ متمایز ساخت (پیشین: ۹۶، ۳۳-۳۲، ۸۸). از نظر وبر دانش هنجاری تنها از مفروضات الهیاتی قابل استنتاج است و از این جهت او در مقاله «دانش به مثابه حرفه» تأکید می‌کند آن‌کس که به دنبال پاسخ به سؤال چه باید کرد است، می‌بایست برای دریافت پاسخ آن به پیامبر یا منجی رجوع کند. به نظر وبر اینکه علوم اجتماعی از پاسخ دادن به چنین پرسشی ناتوان است، به خصلت «محدودیت شناختی» علوم تجربی مربوط می‌شود؛ زیرا برای این علوم دستیابی به دیدگاهی کلی و جهان‌شمول پیرامون جهان و زندگی مقدور نیست و ماحصل آن تنها شناختی جزئی و خاص از واقعیت انضمامی است. (وبر،

^۱ existential knowledge

^۲ normative knowledge

۱۳۹۰: ۱۳۶) چنانچه آرون در این رابطه تصریح می‌کند که وبر جامعه‌شناسی را «علم جزئی» در نظر می‌گیرد، زیرا اگرچه روابط علی معتبری برقرار می‌کند، اما به شناخت کل واقعیت دست نمی‌یابد (آرون، ۱۳۷۶: ۱۲۰).

وبر با نقد مداخله قضاوت ارزشی در پژوهش تجربی گام نخست را در جهت اعاده حیثیت از عینیت در جامعه‌شناسی برمی‌دارد و از واقعیت تجربی مستقل که قواعد شناختی خاص خود را دارد، دفاع می‌کند. بحث وبر در این خصوص قرابت نزدیکی با بحث «مجهول‌انگاری» دورکیم در قواعد روش دارد. دورکیم در بحث از قواعد مشاهده وقایع اجتماعی تأکید می‌کند مفاهیم عامیانه، پیش‌پنداشت‌ها، ارزش‌ها و احساسات یک مانع اصلی فهم واقعیت اجتماعی است. از این جهت نخستین قدم یک جامعه‌شناس برای فهم واقعیت اجتماعی این است که مفاهیم پیش‌ساخته، اعتقادات سیاسی، دینی و اخلاقی خود را در حالی از تعلیق قرار دهد (دورکیم، ۱۳۸۷: ۵۳ و ۴۱). چنانچه او در کتاب *صور بنیانی حیات دینی و تربیت و جامعه‌شناسی در وهله اول* به نقد تعاریف رایج از دین و مقوله تربیت می‌پردازد و سعی دارد با گذر از تعاریف رایج به تعریف عینی و جامعه‌شناختی این مفاهیم دست یابد (دورکیم، ۱۳۸۳: ۶۳-۳۰/ دورکیم، ۱۳۷۶: ۴۵-۵۴). در واقع وبر با تأکید بر پرهیز از قضاوت ارزشی در جریان تحقیق و دورکیم با تأکید بر مجهول‌انگاری برای فاصله گرفتن از پیش‌داوری‌ها و ارزش‌های شخصی گام مشترکی در اعاده حیثیت از واقعیت اجتماعی عینی برمی‌دارند. هر چند در مراحل بعدی در رابطه با چندوچون دستیابی به شناخت واقعیت با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند.

در گام دوم مسئله شناخت این واقعیت تجربی مطرح می‌شود. اینک این پرسش مطرح می‌شود که شناخت واقعیت انضمامی چگونه امکان‌پذیر است؟ مفهوم ربط ارزشی در چارچوب روش‌شناسی وبر برای پاسخ به این سؤال طرح می‌شود. به این ترتیب اگرچه فرایند شناخت می‌بایست از مداخله ارزش‌ها مصون بماند، اما انتخاب موضوع و اهمیت یافتن بخشی از واقعیت برای بررسی تنها به واسطه ارزش‌ها و علایق شخصی امکان‌پذیر می‌شود. وبر با طرح کردن مسئله بی‌پایانی مطلق واقعیت و تنوع نامحدود پدیده‌ها این نکته را خاطر نشان می‌سازد که علوم تجربی اساساً بدون داشتن پیش‌فرض قادر نیستند تا شناختی از واقعیت انضمامی به دست آورند. در نتیجه امکان شناخت به واسطه ربط ارزشی میسر می‌شود، زیرا محقق از یک‌سو با یک واقعیت گسترده و متکثر و از سوی دیگر با محدودیت ذهن انسان مواجه است که تور ذهن او قابلیت صید تمامی واقعیت را ندارد؛ بنابراین تنها با توجه خاص به بخشی از واقعیت می‌توان شناختی محدود از آن به دست آورد. از طرف دیگر به زعم وبر یک پدیده علت‌های مؤثر مختلفی دارد که یک پژوهش تجربی قاعداً نمی‌تواند بررسی تمامی آن علل را وجهه همت خود قرار دهد؛ چرا که در دام کلی‌گویی‌های بی‌معنا خواهد افتاد. چنانچه محقق درصدد

باشد تا تبیینی علی از واقعه‌ای ارائه دهد می‌بایست دست به گزینش علی بزند و علتی را برگزیند که خصوصیت ذاتی واقعه منفرد را ناشی از آن می‌داند. گزینش این علل جز به واسطه ربط ارزشی ممکن نیست و داشتن پیش‌فرض تنها امکان ورود به واقعیت برای شناخت آن است. نکته حائز اهمیت اینکه از نظر وبر در خود وقایع فی‌نفسه خصلت یا ویژگی ذاتی که آن‌ها را به مهم و غیر مهم تقسیم کند وجود ندارد و در علوم اجتماعی برخلاف علوم طبیعی نمی‌توان توالی و نظم قوانین را معیار انتخاب بخش مهم واقعیت قرار داد (وبر، ۱۳۹۲: ۱۱۶ و ۱۲۵-۱۲۴). بر این مبنا مفهوم ربط ارزشی در روش‌شناسی وبر متضمن این معنا است محقق در علوم تجربی و علوم اجتماعی تنها می‌تواند به شناختی جزئی و خاص دست یابد و شناخت عام و کلی منطقی‌اً امکان‌پذیر نیست. ایده علم اجتماعی کلی^۱ که از سطح شناختی جزئی و محدود به سطح یک جهان‌بینی عام ارتقاء یابد، مورد نقد وبر است و در برابر این ایده از «علم اجتماعی خاص» دفاع می‌کند. به همین دلیل آرون تأکید می‌کند وبر خصلت بنیادین علم نوین را «ناتمامیت» می‌داند؛ از این جهت علوم اجتماعی بر خلاف علوم طبیعی «علم شدن» است که هیچ‌گاه به پایان نمی‌رسد (آرون، ۱۳۸۷: ۵۷۰).

عدم امکان دستیابی به معرفت عام و جهان‌شمول مبنای نقد وبر به ایده علم اجتماعی کلی است که در مقاله «عینیت در علوم اجتماعی و سیاست اجتماعی» ضمن نقد رویکرد ماتریالیسم تاریخی و علوم طبیعی آن را تشریح می‌کند. او درک ماتریالیستی از تاریخ را-که تفسیر اقتصادی را به مثابه قانونی جهانی در نظر می‌گیرد-به عنوان تفسیری جزئی که اشکالاتی منطقی متوجه آن است، مورد نقد قرار می‌دهد. وبر تفسیر تک‌علیتی و یکجانبه وقایع با مقوله اقتصاد را جامع و کافی نمی‌داند و تقلیل‌گرایی معرفت‌شناختی را-که به حذف پدیده‌ها تحت عنوان تصادفی بودن منجر می‌شود-نقص این نوع تفسیر می‌داند. از طرف دیگر وبر منطق علم اجتماعی را از منطق علوم طبیعی که در سودای دستیابی به دانش عام و معتبر هستند، متمایز می‌کند. او ساخت گزاره‌های عام و کلی را به مثابه گام نهادن در ساحت الهیاتی و فلسفی تلقی می‌کند و بر این بارو است که علوم فرهنگی سودای شناخت امر عام و جهانی را ندارد (وبر، ۱۳۹۲: ۱۱۵-۱۱۰).

منتفی بودن این سودا برای علم اجتماعی بیش از هر چیز به این دلیل است که شناخت از طریق بررسی واقعیت در وضعیت‌های منفرد قابل حصول است. گزاره‌های عام و جهان‌شمول از غنای واقعیت تجربی تهی هستند و به دلیل انتزاعی بودن خالی از محتوا و معرفت هستند. بنابراین در علوم اجتماعی حصول شناخت مستلزم عطف توجه به واقعیت انضمامی منفرد است نه واقعیت به مثابه یک کل. به همین منظور وبر تحلیل تک‌بعدی واقعیت فرهنگی و اجتماعی

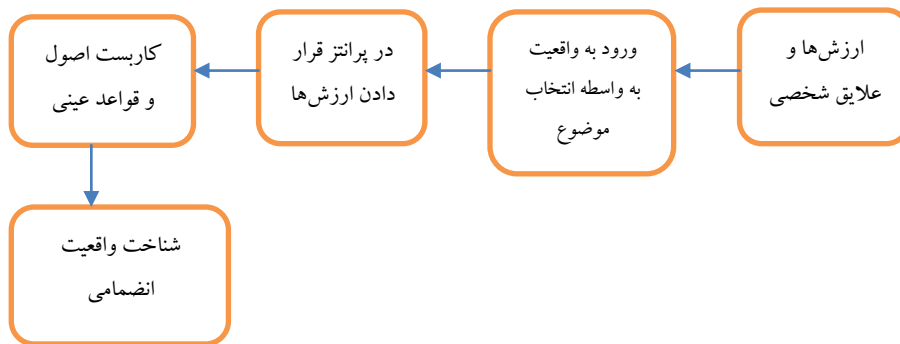
¹ general social science

از نقطه نظرهای مختلف را تنها راه ورود به واقعیت تجربی و شناخت آن می‌داند. در واقع با بازگشت به مفهوم ربط ارزشی باید در نظر داشت در علوم اجتماعی رسیدن به شناختی که «همیشه و همه جا» معتبر باشد ممکن نیست زیرا افق‌های نگرش و ارزش‌ها تاریخ‌مند و وابسته به شرایط اجتماعی هستند و در نتیجه شناخت نیز که وابسته به افق‌های نگرش است زمان‌مند و مکان‌مند محسوب می‌شود (پیشین: ۱۲۷).

وبر بر اساس این منطق روش‌شناختی در مقاله «مطالعات انتقادی درباره منطق علوم فرهنگی» در پاسخ به این پرسش که موضوع علم تاریخ چیست؟ دیدگاه ادوارد مهیر در این رابطه را نقد می‌کند. امر تاریخی برخلاف آنچه مهیر تصور می‌کند امری که پیامدهایی به دنبال داشته باشد و یا اینکه به لحاظ علی اهمیت داشته باشد، نیست. آنچه موضوع پرداخت تاریخی قرار می‌گیرد و به عنوان امر تاریخی در نظر گرفته می‌شود ارتباط وثیقی با ربط ارزشی یعنی علاقه‌مندی محقق پیدا می‌کند اینکه کدام واقعه تاریخی مهم قلمداد می‌شود و کدام علل در پدیدآیی آن مؤثر بوده‌اند مستقیماً تحت تأثیر ایده‌های ارزشی قرار دارد. اما باید در نظر داشت در حیطه پژوهش‌های تاریخی تنها «انتخاب موضوع» امری ذهنی و ارزش‌مدار است و تحلیل و تبیین علی آن امری عینی محسوب می‌شود که می‌بایست تابع اسلوب روش‌شناسی باشد (پیشین: ۲۲۵-۲۲۳).

کتاب اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری به عنوان یک پژوهش تاریخی در حوزه دین تابعی از منطق روش‌شناسی وبر است. او در سطح هستی‌شناسی فارغ از رویکردی کل‌گرا جهت حرکت را از بررسی ایده‌ها به عنوان نیروهای مؤثر تاریخی آغاز می‌کند و سعی دارد به صورت مشخص نقش نیروهای مذهبی را در شکل‌گیری صورت نوین سرمایه‌داری عقلانی مورد مطالعه قرار دهد. از این جهت تفهم یعنی گشودن راهی به تحلیل واقعیت انضمامی از طریق «درک معنا» مبنای تبیین وبر قرار می‌گیرد. او در بحث از بنیادهای مذهبی ریاضت‌کشی دنیوی، کشف محرکات روان‌شناختی برآمده از باورهای مذهبی را- که شیوه خاصی از سلوک زندگی را موجب شده است- میانجی تبیین روح سرمایه‌داری و خصایل بنیانی آن می‌داند. از طرف دیگر در سطح معرفت‌شناسی به تحلیل تک بعدی واقعیت تجربی و شناخت جزئی و خاص پایبند است. او تأکید می‌کند در پیدایش روح سرمایه‌داری و به‌طور کلی فرهنگ مادی نوین مجموعه درهم پیچیده‌ای از عوامل و بسترها نقش دارند و نمی‌توان تحلیل علی یکجانبه‌ای را به عنوان قاعده کلی ارائه کرد. بر این مبنا با توجه به قاعده ربط ارزشی، وبر تحلیل یک وجه از رابطه علی یعنی رابطه روح اقتصادی جدید با اخلاق عقلانی پروتستانی را وجهه همت خود قرار می‌دهد. وبر تحلیل رابطه مذکور رانه به عنوان تنها علت بلکه به عنوان یکی از عللی که در تکوین نظام سرمایه‌داری غربی تأثیر داشته است مورد توجه قرار می‌دهد زیرا بنا بر اصل

معرفت‌شناختی او اساساً شناخت تام و تمام واقعیت انضمامی به مثابه یک کل امکان‌پذیر نیست. بر این اساس تحلیل وبر از نحوه تأثیرگذاری اخلاق پروتستانی بر جریان تحولات تاریخی-اقتصادی در واقع افق نگرشی است که تنها بخشی از واقعیت تجربی را قابل‌فهم می‌کند و مدعی تزی جزمی مبنی بر اینکه روح سرمایه‌داری منحصراً محصول نهضت اصلاح دینی است، نیست (وبر، ۱۳۹۲: ۳۴، ۹۰، ۱۱۵) در نهایت می‌توان تمهیداتی را که وبر در معرفت‌شناسی خود برای حصول شناخت عینی درنظرمی‌گیرد به صورت نمودار زیر نشان داد:



عینیت و اعتبار: نفی قوانین جهان‌شمول متافیزیکی

در هر روش‌شناسی بین‌هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و نیز مسئله عینیت و اعتبار شناخت به دست آمده نوعی سنخیت وجود دارد. در روش تفسیری وبر «عینیت و اعتبار» ارتباط وثیقی با بنیان‌های جامعه‌شناسی تفهیمی پیدا می‌کند و مرز آن با عینیت در علوم طبیعی متمایز می‌شود. او در مقاله «عینیت در علوم اجتماعی» این پرسش اصلی را مطرح می‌کند که در علوم اجتماعی وجود حقایق دارای اعتبار عینی به چه معنا است؟ برای ورود به بحث و فهم دیدگاه وبر پیرامون اعتبار تجربی با این گزاره آغاز می‌کنیم:

«اگر بخواهیم استدلال علمی-که از درستی نظام‌مند برخوردار است- در علوم اجتماعی به اهداف خود برسد باید حتی از جانب یک فرد چینی نیز به عنوان یک استدلال درست پذیرفته شود ... علاوه بر این، موفقیت هرگونه تحلیل منطقی درباره محتوای یک آرمان و اصول موضوعه غایی نهفته در آن و کشف نتایجی که به لحاظ منطقی یا عملی از پای‌بندی به آن‌ها ناشی می‌شود، نیز، در گرو معتبر بودن آن برای فرد چینی مذکور است» (پیشین: ۹۸-۹۷).

این گزاره تأکیدی است بر این نظر که در علوم اجتماعی نوعی معرفت دارای اعتبار عینی وجود دارد. بدین معنا که در وهله اول واقعیتی مستقل و مجزا از اذهان وجود دارد که می‌توان شناختی فارغ از قضاوت‌های ارزشی در مورد آن به دست آورد. به تعبیر دیگر شناخت در علوم

اجتماعی صرفاً امری ذهنی و گسیخته از واقعیت نیست بلکه شناختی با اعتبار تجربی است که لازمه آن مطابقت با واقعیت انضمامی است. معرفت فارغ از قضاوت ارزشی ماهیتی مستقل از ذهن به آن می‌بخشد که درستی علمی آن را می‌توان به واسطه قواعد و اسلوب روش‌شناختی تعیین کرد. اگرچه وبر به صراحت تأکید می‌کند علوم اجتماعی و فرهنگی پدیده‌های زندگی را با توجه به معنای آن تحلیل می‌کنند این بدان معنا نیست که چون فهم معنای ذهنی کنشگران مورد توجه قرار می‌گیرد، به تبع حاصل تحلیل نیز ذهنی خواهد بود. به عبارت بهتر نباید تصور کرد چون نقطه شروع تحلیل جامعه‌شناسی فهم معنای ذهنی و انگیزه کنش است. پس حصول به این شناخت فرایندی ذهنی و روان‌شناختی را می‌طلبد از آن نوع که در فلسفه و روان‌شناسی رایج است. اینکه معنای ذهنی دال مرکزی جامعه‌شناسی تفهیمی را تشکیل می‌دهد به معنای ذهنی بودن و در نتیجه عینی نبودن آن نیست. درک معنای ذهنی کنش تنها به طریق عینی و با اسلوب علمی میسر می‌شود و مستلزم مطابقت آن با امر واقع است. از این جهت وبر علوم اجتماعی را علمی تجربی که معطوف به واقعیت است، قلمداد می‌کند. بنابراین برخلاف تحلیل‌های رایج که توجه به واقعیت اجتماعی را خصلت بارز سنت دورکیمی و توجه به ذهنیت و تفهم را خصلت بارز سنت وبری تصور می‌کنند. باید توجه داشت که در جامعه‌شناسی تفهیمی وبر نیز فهم تفسیری اعتبار خود را در نتیجه مطابقت با واقعیت اجتماعی عینی به دست می‌آورد. بنابراین واقعیت اجتماعی و عینی بودن معرفت حاصل از آن مسئله‌ای مرکزی برای وبر است (پیشین: ۱۱۶-۱۱۵).

مسئله اصلی برای وبر تمایز بین عینیت در منطق علوم اجتماعی با علوم طبیعی است. در علوم طبیعی از دستیابی به عینیت مطلق سخن به میان می‌آید. پیش از هر چیز به این دلیل که دستیابی به معرفتی عام و جهان‌شمول از کل واقعیت پذیرفته شده است. این بدان معنا است که کل واقعیت می‌تواند بدون دخل و تصرف ذهن موضوع شناخت قرار گیرد و ماحصل آن دستگاه مفهومی است که اعتباری متافیزیکی دارد. در علوم طبیعی که از عینیت مطلق و اعتبار عام دفاع می‌شود، سودای رسیدن به قوانین جهان‌شمول، نهایت آن چیزی در نظر گرفته می‌شود که شناخت می‌بایست بدان دست یابد. وبر به لحاظ منطقی تحلیل مطلقاً عینی از وقایع اجتماعی را ناممکن تلقی می‌کند زیرا امکان دستیابی به شناخت کل واقعیت وجود ندارد. شناخت واقعیت تنها از دیدگاه‌های یک‌بعدی امکان‌پذیر است و در نتیجه شناختی جزئی و خاص محسوب می‌شود. شناخت جزئی به دست آمده از واقعیت منطقی نمی‌تواند قابل‌تعمیم به کل آن باشد بنابراین آرمانی تحت عنوان دستیابی به اعتبار عام در علوم اجتماعی وجود ندارد. حاصل تحلیل هیچ پژوهش جامعه‌شناختی نمی‌تواند قوانین جهان‌شمول متافیزیکی باشد. عینیت مطلق نیز بدین معنا که ذهنیت محقق به کلی از فرایند شناخت بیرون نهاده شود، میسر

نیست چراکه ربط ارزشی واسطه ورود به واقعیت و امکان شناخت آن محسوب می‌شود. بنابراین باید در نظر داشت عینیت در علوم اجتماعی با این واقعیت انکارناپذیر درهم آمیخته که داده‌های تجربی با ارزش‌هایی پیوند می‌یابند که معناداری آن‌ها وابسته بدان است. به این دلیل در علوم اجتماعی برخلاف علوم طبیعی دانش به قوانین علی نه هدف بلکه وسیله در نظر گرفته می‌شود (وبر، ۱۳۹۲: ۱۲۷-۱۲۲). با وجود اینکه وبر امکان تبیین علی جامع از واقعیت را ناممکن می‌داند، اما این بدان معنا نیست که شناخت گزاره‌های عام و امکان فرمول‌بندی قوانین را در علوم اجتماعی ناممکن تلقی می‌کند. بلکه به زعم او دانش قانون‌شناختی یک الزام تحلیل تاریخی و جامعه‌شناختی از یک پدیده است که بدون آن تبیین نامیسر می‌شود. بر همین مبنا مقوله «امکان عینی»^۱ در بحث وبر اهمیت اساسی می‌یابد. به این ترتیب که محقق برای رسیدن به قطعیت تبیین می‌بایست معلول‌های کافی عناصر علی را مورد توجه قرار دهد. به این ترتیب با نیروی تخیل باید فرض کرد چنانچه متغیر علی مؤثر در جریان پدیده مورد بررسی بدین صورت نمی‌بود سیر وقایع- که در واقع معلول‌های منتج از آن هستند- چه صورتی می‌یافتند. بر این اساس اگرچه در علوم اجتماعی می‌توان به تبیین علی و در نتیجه فرمول‌بندی قوانین دست یافت، اما باید توجه داشت این قوانین برخلاف علوم طبیعی قواعدی هستند که به مقوله امکان عینی مربوط می‌شوند (پیشین: ۱۲۶). در امکان عینی اگرچه جریان وقایع بر اساس مفروضات ذهنی برساخته می‌شود، اما فرضی دلبخواهی نیست بلکه متکی بر شناخت واقعیت تجربی است و از این جهت وبر آن را عینی قلمداد می‌کند.

بعد از اینکه عینیت در معنای جامعه‌شناختی آن روشن شد این مسئله مطرح می‌شود که با لحاظ کردن چه معیاری محقق می‌تواند به شناخت عینی و معتبر دست یابد؟ وبر دو تمهید اساسی را که باید در فرایند تحقیق به کار بست تا عینیت علمی پژوهش قابل دفاع باشد ذیل دو مفهوم کفایت ذهنی و کفایت علی صورت‌بندی می‌کند. این دو اصل در جامعه‌شناسی تفهیمی وبر معیار اعتبار فهم تفسیری محسوب می‌شوند. او در بحث از «مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی» این دو مقوله را این‌گونه تعریف می‌کند:

«ما فقط زمانی مقوله کفایت ذهنی را در تفسیر ذهنی رفتار منسجم به کار می‌گیریم که طبق شیوه‌های عادت شده تفکر و احساسمان، بفهمیم که اجزاء تشکیل‌دهنده رفتار در رابطه متقابلشان با یکدیگر ترکیب معنایی بارزی را که معمولاً صحیح می‌نامیم تشکیل می‌دهند، اما وقتی تفسیری طبق تعمیم‌های حاصل از تجربیات وقوع همیشه یکسان وقایعی را محتمل بدانند، دارای کفایت علی است» (وبر، ۱۳۷۴: ۱۲).

¹ objective possibility

بر این اساس آنچه وبر از آن تحت عنوان «تفسیر علی صحیح» یاد می‌کند از یک سو مستلزم درک معنای ذهنی کنش است و از سوی دیگر هم‌شکلی و دقت آماری را می‌طلبد که بتوان به واسطه آن با درجه بالایی از تخمین روند عقلانی کنش را مشاهده کرد. بنابراین محقق در فرایند پژوهش برای حصول به شناخت عینی باید در رفت‌وآمد بین ساحت معنایی و عینی کنش باشد. تفسیر ارائه‌شده باید به کفایت ذهنی رسیده باشد و معیار سنجش آن نیز شیوه‌های عاداتی تفکر و احساسات ما است. در وهله بعد کفایت نظری حاصل شده می‌بایست از طریق مقایسه با روند واقعی کنش تأیید شود. چنانچه تفسیر ذهنی صورت‌بندی شده با جریان واقعی رخدادها در تعارض قرار داشته باشد، اعتبار علمی نخواهد داشت. این معیار در مورد تیپ ایده‌آل نیز صدق می‌کند. زمانی می‌توان از اعتبار تجربی تیپ ایده‌آل سخن به میان آورد که دو معیار کفایت ذهنی و علی در خصوص آن رعایت شده باشد.

تیپ ایده‌آل: ابزار اصلی روش تفسیری

تیپ ایده‌آل یکی از ابزارهای اصلی در جامعه‌شناسی تفهیمی و روش تفسیری وبر محسوب می‌شود. اصولی که در این تکنیک برای فهم و شناخت واقعیت لحاظ شده تابعی از اصول هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی است که بنیان روش‌شناسی او را تشکیل می‌دهد. همانگونه که توضیح داده شد شناخت واقعیت کلی به زعم وبر منطقی در علوم اجتماعی میسر نیست و شناخت تنها به واسطه فهم معنای واقعیت انضمامی منفرد امکان‌پذیر می‌شود. تیپ ایده‌آل در جامعه‌شناسی تفهیمی دقیقاً اینجا به عنوان یک ضرورت شناختی وارد می‌شود که درک این واقعیت منفرد چگونه امکان‌پذیر خواهد شد. به عبارت دیگر این شناخت چنانچه داعیه عینی و معتبر بودن داشته باشد می‌بایست متکی به تکنیک‌های علمی برای احصاء آن باشد. از این جهت در مقاله «عینیت در علوم اجتماعی و سیاست» تأکید می‌کند تیپ ایده‌آل ابزاری است که درک پدیده‌ها را از نقطه نظرهای مختلف امکان‌پذیر می‌کند و اساساً گذر از سطح توصیف به تبیین به واسطه برساخت‌های مفهومی امکان‌پذیر می‌شود. (وبر، ۱۳۹۲: ۱۶۳) به منظور روشن شدن ابعاد این تکنیک در ادامه سعی خواهد شد هدف، کارکرد، چگونگی برساخت و اصلی‌ترین خصایل آن را توضیح دهیم.

هدف از برساخت تیپ ایده‌آل: ایجاد نظم تحلیلی در آشوبگاه واقعیت

نقطه آغاز فهم تیپ ایده‌آل را می‌بایست در تمایزی که وبر بین منطق نظریه‌سازی در علوم اجتماعی با علوم طبیعی قائل است، قرار داد. به زعم او برخلاف علوم طبیعی که در پی دستیابی به معرفتی کلی در غالب یک دستگاه مفهومی با اعتبار عام و جهان‌شمول هستند،

در علوم اجتماعی آرمانی تحت عنوان برساخت دستگاه بسته‌ای از مفاهیم که همیشه و همه‌جا معتبر باشند دنبال نمی‌شود. بنابراین مفهوم‌پردازی در علوم اجتماعی با اسلوب و اهداف متمایزی صورت می‌پذیرد که برساخت تیپ ایده‌آل به عنوان ابزار تحقق این امر تابع آن است. از این جهت تأکید می‌شود که تیپ ایده‌آل به عنوان یک برساخت مفهومی نمی‌تواند در برگیرنده غنای بی‌پایان واقعیت باشد بلکه تنها امکان شناخت بخشی از واقعیت را امکان‌پذیر می‌کند و هدف اصلی از برساخت آن در وهله اول ایجاد نظم تحلیلی در واقعیت پیچیده و در هم‌ریخته است که به واسطه برساخت خصوصیت منفرد و یگانه پدیده مورد بررسی امکان‌پذیر می‌شود.

برساخت تیپ ایده‌آل ارتباط وثیقی با مسئله شناخت و تبیین در جامعه‌شناسی دارد. به زعم وبر واقعیت انضمامی تنها از طریق جرح و تعدیلات فکری قابلیت فهم پیدا می‌کند و تیپ ایده‌آل به عنوان ابزاری که این تعدیلات را ممکن می‌سازد میانجی شناخت محسوب می‌شود. تیپ ایده‌آل به واسطه طبقه‌بندی و نظم‌بخشی به واقعیت به مثابه روزنه‌ای برای ورود به واقعیت است که فی‌نفسه آشوبگاهی بیش نیست. با توجه به اینکه رویکرد تفهیمی برخلاف رویکرد کارکردی درصدد است تا از شناخت صوری قوانین و هنجارهای کلی گذر کند و به شناختی متکی بر معنای واقعیت انضمامی دست یابد، برساخت مفاهیم امری ناگزیر محسوب می‌شود (وبر، ۱۳۹۲: ۱۶۳، ۱۴۶). چنانچه تبیین یک پدیده هدف پژوهش باشد فرمول‌بندی‌های صریح مفهومی ضرورت می‌یابند و تیپ‌ایده‌آل به عنوان تکنیکی که امکان فرمول‌بندی واقعیت‌های منفرد و پراکنده را ذیل یک خصوصیت منفرد فراهم می‌آورد، اهمیت پیدا می‌کند.

باید در نظر داشت اگرچه تیپ ایده‌آل برای مقاصد شناختی، اکتشافی و تبیینی به کار می‌رود، اما وبر تأکید دارد که نمی‌بایست برساخته‌های مفهومی را مساوی شناخت واقعیت انضمامی قرار داد. این برساخته‌ها فی‌نفسه هرگز نمی‌توانند شناختی درباره واقعیت مورد بررسی به دست دهند بلکه می‌توانند به عنوان ابزار استنتاج این شناخت به کار گرفته شوند. از این جهت برساخت تیپ ایده‌آل نقطه آغاز رسیدن به شناخت محسوب می‌شود و نه نقطه پایانی که بتوان آن را معرفت تام و تمام نسبت به واقعیت به حساب آورد (پیشین: ۸۰). به همین منظور تیپ ایده‌آل ابزاری است که هدف حصول به شناخت را از طریق مقایسه و سنجش واقعیت میسر می‌سازد؛ این بدان معناست که فرمول‌بندی واقعیت‌های منفرد ذیل یک یا چند خصلت برجسته، شناخت واقعیت محسوب نمی‌شود، بلکه شناخت به واسطه ربط و سنجش تیپ ایده‌آل با جریان واقعی رویدادها حاصل می‌آید.

چگونگی بر ساخت تیپ ایده‌آل: اتوپایی متناسب با افق نگرش

نحوه بر ساخت تیپ ایده‌آل با افق نگرش و ربط ارزشی ارتباط پیدا می‌کند. بر این اساس همانگونه که ربط ارزشی واسطه معناداری بخشی از واقعیت تجربی برای بررسی قرار می‌گیرد، این ارزش‌ها معیار انتخاب خصلت‌های سازنده یک تیپ ایده‌آل نیز محسوب می‌شوند. به این ترتیب می‌توان از دیدگاه‌های گوناگون از یک پدیده یا واقعیت منفرد تیپ‌های ایده‌آل مختلفی ارائه داد. به عبارت دیگر دیدگاه محقق بر چگونگی بر ساخت مفاهیم تأثیر می‌گذارد، اما این تأثیر خودسرانه نیست و تابعی از قواعد منطقی و روشی است. بر همین مبنا وبر در کتاب/خلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری در فصل دوم که به صورت مجزا به فرمول‌بندی مفهوم روح سرمایه‌داری اختصاص داده شده است، بر این موضع تأکید می‌کند که دیدگاه‌های مختلف می‌توانند خصوصیات ذاتی متفاوتی برای روح سرمایه‌داری در نظر بگیرند. بنابراین او تیپ ایده‌آلی را که از روح سرمایه‌داری ارائه می‌دهد، بر ساختی خاص و مختص به افق نگرشی که در این پژوهش تاریخی اتخاذ کرده، می‌داند (وبر، ۱۳۹۲: ۵۲). در هر پژوهش تیپ ایده‌آل با توجه به مسئله محوری و ربط ارزشی که موضوع و معناداری آن را تعیین می‌کند، بر ساخته می‌شود. بنابراین در وهله اول باید توجه داشت که تیپ ایده‌آل در هر پژوهش خصلتی خاص و نه عام دارد و قابل تعمیم به همه زمان‌ها و مکان‌ها نیست. وبر در بحث از عینیت در علوم اجتماعی جمله‌ای را درباره نحوه بر ساخت تیپ ایده‌آل بیان می‌کند که می‌تواند سرآغاز مناسبی برای توضیح چگونگی کاربست این تکنیک باشد: «تیپ ایده‌آل همانند یک اتوپیا است که با تأکید تحلیلی بر برخی از عناصر واقعیت به دست می‌آید» (وبر، ۱۳۹۲: ۱۴۰).

از نظر وبر تیپ ایده‌آل یک اتوپیا است بیش از هر چیز به این دلیل که در واقعیت تجربی نمی‌توان وضعیت خاصی را کاملاً با آن منطبق باشد یافت اما در عین حال تیپ ایده‌آل تنها در صورتی می‌تواند ادعای فرمول‌بندی مفهومی یک پدیده مشخص را داشته باشد که برخی از خصلت‌های خاص آن را که در واقعیت تجربی موجودند در خود داشته باشد. به همین دلیل خصلت آرمانی بودن آن را نمی‌بایست با تخیلی بودن بدین معنا که هیچ ریشه‌ای در واقعیت انضمامی ندارد، یکسان انگاشت. تأکید بر آرمانی بودن تیپ ایده‌آل خاطر نشان می‌سازد که به شیوه استقرائی ساخته نمی‌شود. تیپ ایده‌آل حاصل مشاهده و ثبت تمامی جزئیات واقعیت تجربی و آنگاه تحلیل مشاهدات و انتزاع قوانینی تعمیمی نیست. وبر تحلیل توصیفی مفاهیم را امر غیرممکن قلمداد می‌کند زیرا مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که از میان جزئیات متکثر و پراکنده کدامیک را می‌بایست ماهوی و ذاتی تلقی کرد. بنابراین تیپ ایده‌آل را نمی‌توان حاصل انباشت مشاهدات دانست و خصایلی که در بر ساخت آن به کار بسته می‌شود میانگین و یا چکیده مشترک اجزاء واقعیت مورد بررسی نیست. تیپ ایده‌آل توصیف واقعیت

نیست بلکه ابزاری است که توصیف با آن میسر می‌شود. از طرف دیگر جنس نظریه‌سازی که به وسیله تیپ ایده‌آل صورت می‌پذیرد با نظریه‌سازی که به روش قیاسی انجام می‌شود، متفاوت است. نقطه آغاز در برساخت تیپ ایده‌آل، ارائه فرضیه و آنگاه رجوع به واقعیت برای اینکه نظریه را با مشاهدات تجربی نقض یا اثبات کرد، نیست. تیپ ایده‌آل فرضیه محسوب نمی‌شود بلکه ابزار برساخت فرضیه است (پیشین: ۱۴۵-۱۴۰).

تیپ ایده‌آل در واقع حاصل تأکید یکجانبه بر یک یا چند دیدگاه است که از پدیده‌های مختلف و پراکنده احصاء می‌شود. از عینیت این برساخته مفهومی به معنای مطابقت تام و تمام با واقعیت نمی‌توان سخن به میان آورد به همین دلیل آن‌ها را نه می‌توان واقعیت تاریخی و نه واقعیت حقیقی به شمار آورد. این توانایی منتزع شدن از واقعیت تجربی به این دلیل در تیپ ایده‌آل وجود دارد که بر اساس جنس بعید و فصل بعید ساخته می‌شود نه بر مبنای جنس قریب و فصل قریب. خصلت انتزاعی بودن تیپ ایده‌آل این قابلیت را به آن می‌بخشد که از واقعیت تجربی فاصله بگیرد و با آن مقایسه و مبنایی برای سنجش و تبیین شود. بنابراین تیپ ایده‌آل در نسبت با واقعیت انضمامی یک کارکرد اصلی دارد و آن مهارت در برقراری اسناد علی است. از طریق مقایسه تیپ ایده‌آل با آنچه که در واقعیت رخ داده است می‌توان علت‌های مؤثر و علت‌های انحرافی آن را مشخص کرد (پیشین: ۱۵۷-۱۵۵). اگر تیپ ایده‌آل به درستی ساخته شده باشد و در مقایسه با روند عینی وقایع قرار گیرد، در صورت مطابقت و یا عدم مطابقت با آن این امکان را در اختیار محقق قرار می‌دهد که به تبیین صریح روند مذکور دست یابد و به حذف عللی بپردازد که بنا بر افق انگرش اتخاذ شده قابل حذف محسوب می‌شوند. تبیین علی در چارچوب جامعه‌شناسی تفهمی وبر به واسطه کاربست تیپ ایده‌آل و مقایسه آن با واقعیت تجربی امکان‌پذیر می‌شود و همانگونه که در فصل «مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی» در کتاب اقتصاد و جامعه تأکید می‌کند تنها به واسطه برساخت تیپ خالص^۱ امکان درک بهتر واقعیت و نیز شناخت عوامل عقلانی و نیز حذف عوامل غیرعقلانی فراهم می‌آید (وبر، ۱۳۷۴) از سوی دیگر با برساخت تیپ ایده‌آل یکی از اهداف اصلی که وبر آن را ماحصل پژوهش تجربی قلمداد می‌کند. یعنی تعیین پیامدهای خواسته و ناخواسته امکان‌پذیر می‌کند. در کتاب اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری ارائه اصلی‌ترین خصلت‌های ریاضت‌کشی دنیوی ذیل تیپ ایده‌آلی تحت عنوان اخلاق پروتستانی این امکان را در اختیار وبر قرار می‌دهد تا تأثیرات نهضت اصلاح دینی بر فرهنگ مدرن و نیز هم‌سویی که آموزه‌های آن با روح سرمایه‌داری پیدا می‌کند را به عنوان پیامد ناخواسته انگیزه‌های مذهبی اصلاح‌گران به شمار آورد (وبر، ۱۳۹۲: ۸۹).

^۱ pure type

مقایسه تیپ ایده‌آل با واقعیت تجربی در واقع تمهیدات گذر از ایده به واقعیت اجتماعی و تبیین علی آن را فراهم می‌آورد. بر این مبنا باید توجه داشت جامعه‌شناسی تفهمی در سطح فهم معنای واقعیت انضمامی و برساخت آن در قالب تیپ ایده‌آل توقف نمی‌کند، بلکه این مرحله گام نخست در جهت کسب شناخت و تبیین محسوب می‌شود؛ در وهله دوم مقایسه تیپ ایده‌آل با واقعیت اجتماعی و استنتاج علل مؤثر پدیدآیی آن ضرورت می‌یابد که به زعم وبر بدون لحاظ کردن مرحله دوم یک تفسیر عقلانی هرچند کفایت نظری داشته باشد به لحاظ جامعه‌شناختی فاقد ارزش محسوب می‌شود.

طرح یک مناقشه: تاریخی یا اتوپایی بودن تیپ ایده‌آل

وبر در مقاله «عینیت در علوم اجتماعی» به صورت همزمان بر دو خصلت تاریخی و اتوپایی بودن تیپ ایده‌آل تأکید کرده است. برای فهم منظور او می‌بایست توجه داشت که وبر این دو خصلت را به چه معنا و به چه صورتی به کار برده است. بدون لحاظ کردن منطق بحث او ممکن است در وهله اول برهم‌نشینی این دو ویژگی را تناقضی ساختاری تلقی کرد. برای فهم این تناقض از دواگرهای که وبر در رابطه با تیپ ایده‌آل مطرح کرده است آغاز می‌کنیم: «تیپ ایده‌آل مفاهیم برساختی هستند که به نقطه نظرهای منفرد معینی که در زمان معینی علاقه ما را برمی‌انگیزند، ربط دارند» (وبر، ۱۳۹۲: ۱۶۴). «تیپ ایده‌آل به عنوان یک برساخته ذهنی به مفهوم خالص خود در عالم واقع و به صورت تجربی هیچ‌جا یافت نمی‌شود و از این نظر یک اتوپیا است» (پیشین: ۱۴۱).

همانگونه که پیشتر در بخش معرفت‌شناسی وبر توضیح داده شد، او اساساً معرفت را امری جزئی، خاص و تاریخ‌مند قلمداد می‌کند و بر همین مبنا ایده علوم اجتماعی کلی را که در سودای تدوین مفاهیم و قوانین جهان‌شمول است مورد نقد قرار می‌دهد. بنابراین برساخت تیپ ایده‌آل به عنوان یکی از ابزارهای دستیابی به شناخت تابعی از این قاعده معرفت‌شناختی است. در گزاره اول وبر با تأکید بر زمان‌مند بودن تیپ ایده‌آل و نیز ارتباط وثیقی که برساخت آن با ربط ارزشی دارد، «تاریخ‌مند بودن» تیپ ایده‌آل را خصلت اصلی آن می‌شمارد. این بدین معنا است که با توجه به ارتباط مفاهیم با افق‌های نگرش و نیز توجه داشتن به زمان‌مند بودن و مکان‌مند بودن این افق‌ها، اساساً برساخت مفاهیم جهان‌شمول و فراتاریخی به لحاظ منطقی امکان‌پذیر نیست. در علوم اجتماعی برخلاف فلسفه، مفهوم و واقعیت رابطه گسست‌ناپذیری با یکدیگر دارند. با توجه به دگرگونی و تحول واقعیت می‌بایست گذرا و موقتی بودن مفاهیم را نیز پذیرفت و آنان را بر اساس بنیادهای دگرگون شده باز تعریف کرد. فرایند مفهوم‌سازی در علوم اجتماعی امری «یکبار برای همیشه» نیست بلکه فرایندی دائمی است. از این جهت وبر تاریخ

علوم اجتماعی را کوشش مستمر مفهوم‌سازی به منظور ایجاد نظم تحلیلی در واقعیت انضمامی می‌داند. در برساخت تیپ ایده‌آل به عنوان یک روش علمی مفهوم‌سازی محقق درصدد نیست تا تئیی استعلایی برای همه زمان‌ها و مکان‌ها ارائه دهد، بلکه ساخت تیپولوژی تابعی از نقطه نظرهای منفرد است که خود تابعی از زمینه‌مند بودن و در نتیجه تاریخی بودن است. تیپ ایده‌آل برای آنکه بتواند راهی به سوی شناخت واقعیت اجتماعی باز کند می‌بایست فهم بخشی از واقعیت در مقطع خاصی از زمان را وجه همت خود قرار دهد. دقیقاً به دلیل تاریخی بودن تیپ ایده‌آل است که وبر وظیفه علم را فراروی از تیپولوژی‌های موجود و تلاش در جهت برساخت تیپ‌های جدید می‌داند. زیرا واقعیت اجتماعی در حال تغییر، مسائل جدیدی را پیش روی محقق قرار می‌دهد که شناخت آن‌ها مستلزم برساخت تیپولوژی‌های جدید است چراکه تیپولوژی‌های قدیمی قابلیت تبیین و توصیف خود را به دلیل گذر زمان از دست می‌دهند (پیشین: ۱۶۲ و ۱۶۴).

در گزاره دوم که وبر تیپ ایده‌آل را به عنوان یک «توپیا» تلقی می‌کند بحث او ناظر بر نحوه برساخت آن است. در واقع آنجا که وبر ادعا می‌کند تیپ ایده‌آل را نمی‌بایست با «واقعیت تاریخی» اشتباه گرفت، غیر تاریخی بودن آن را -به معنای یک برساخت استعلایی که قابل کاربست برای همه زمان‌ها است- تأیید نکرده است. بلکه ادعای وبر این است با توجه به اینکه تیپ ایده‌آل به شیوه‌ای استقرائی برساخته نمی‌شود (که مبتنی بر تحلیل توصیفی تمامی اجزای واقعیت مورد بررسی باشد) نمی‌توان آن را با واقعیت تاریخی یکسان در نظر گرفت. تیپ ایده‌آل عکس برگردان واقعیت انضمامی نیست و محتوای آن به صورت تام و تمام در برگزیده اجزای واقعیت تجربی نیست و دقیقاً به همین دلیل نمی‌توان آن را با «واقعیت تاریخی» و «واقعیت حقیقی» یکسان انگاشت. زیرا باید توجه داشت تیپ ایده‌آل حاصل تأکید یک جانبه بر یک یا چند دیدگاه است و به تعبیری حاصل بزرگنمایی و اغراق در واقعیت است. بنابراین اگرچه تیپ ایده‌آل برای آنکه «اعتبار تجربی» داشته باشد باید برخی خصلت‌های واقعیت مورد بررسی را در برداشته باشد اما برای اینکه قابلیت «تبیین علی» داشته باشد می‌بایست آرمانی باشد. به همین دلیل وبر تأکید می‌کند تیپ ایده‌آل کاملاً در معنای منطقی آرمانی محسوب می‌شود. بر این اساس اگرچه تیپ ایده‌آل به نحوی غیرتاریخی برساخت می‌شود اما برساختی تاریخی است (پیشین: ۱۴۳-۱۴۰).

وبر محققان را از دو اشتباه در خصوص تیپ ایده‌آل بر حذر می‌دارد: نخست اینکه تیپ ایده‌آل را نمی‌بایست بازنمای جوهر و حقیقت واقعیت انضمامی تلقی کرد. وبر منطقی‌اً امکان ارائه تیپ ایده‌آلی که بتواند کلیت و حقیقت واقعیت را به تصویر بکشد، ناممکن می‌داند. باید در نظر داشت تیپ ایده‌آل با توجه به خصلت منحصر به فرد بودن و زمینه‌مند بودنش امکان

کاربست در همه زمان‌ها و مکان‌ها را ندارد و بنابراین تیپ ایده‌آل در هر پژوهش با توجه به مسئله مورد بررسی ساخته می‌شود. دوم اینکه مفاهیم برساختی، نقشی همچون تخت پروکرست در پژوهش ایفا نمی‌کند. نمی‌بایست واقعیت تاریخی با تئوری در هم آمیخته شود و تئوری برای اثبات اعتبار حقیقی خویش واقعیت را به خدمت خود درآورد. بر این اساس مرز تیپ ایده‌آل را باید از مرز تاریخ متمایز ساخت بدین معنا که تیپ ایده‌آل جز ابزاری برای شناخت و فهم تاریخ نیست و یکسان‌انگاشتن آن با تاریخ محقق را در دام نادیده‌انگاری واقعیت می‌اندازد (پیشین: ۱۴۷). تأکید وبر بر آرمانی بودن تیپولوژی‌ها دقیقاً به منظور بر حذر داشتن از در هم آمیختگی برساخته‌های مفهومی با تاریخ است. از سوی دیگر تأکید بر اینکه تیپ ایده‌آل منطقی‌اً دربرگیرنده تمامی واقعیت نیست و تنها از نقطه نظرهای مختلف می‌توان مواجهه‌ای با واقعیت داشت در واقع تأکید بر لزوم تاریخی بودن تیپ ایده‌آل برای امکان شناخت امر واقع است. تیپ ایده‌آل تنها در صورتی که تاریخی باشد شناخت واقعیت اجتماعی را امکان‌پذیر می‌کند. چنانچه تیپ ایده‌آل با داعیه فراتاریخی و جهان‌شمول بودن برساخته شود بدین معنا که حتی با دگرگونی واقعیت اجتماعی و تاریخ قابلیت تبیین و تعلیل خواهد داشت، محقق تنها در دام کلی‌گویی‌های مبهم خواهد افتاد. برساخت تیپولوژی با داعیه فراتاریخی بودن با بنیان‌های معرفت‌شناسی وبر در تعارض قرار می‌گیرد زیرا همانگونه که پیشتر اشاره شد وبر به صراحت سودای برساخت دستگاهی مفهومی را که در همه‌جا و در همه‌زمان اعتبار داشته باشد، نفی می‌کند. این سودا تسری دادن منطق علوم طبیعی به علوم اجتماعی محسوب می‌شود در حالی که به زعم وبر مفهوم‌پردازی و نظریه‌پردازی در علوم اجتماعی با مقصودی متمایز از علوم طبیعی صورت می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

بر اساس مفروضات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی که وبر در روش تفسیری خود لحاظ کرده برخلاف تفاسیر رایج تفهم به عنوان اصلی که سنت جامعه‌شناسی وبری را از رویکردهای دیگر متمایز می‌کند جز از مجرای رجوع به امر واقع به دست نمی‌آید؛ این امر از تأکیدی که وبر بر مفهوم کفایت علی دارد، روشن می‌شود. به زعم او فهم تفسیری صحیح همانقدر مستلزم درک معنای ذهنی است که مستلزم مطابقت با واقعیت بیرونی. تفهم به معنای فهم شهودی و درونی معنای کنش اجتماعی نیست بلکه تفهم چنانچه بخواهد جامعه‌شناختی باشد لاجرم باید قواعدی عینی و انضمامی را به کارگیرد که اعتبار آن عام باشد. تأکید بر اصل کفایت علی، ربط ارزشی و اجتناب از قضاوت ارزشی تمهیداتی است که وبر برای دستیابی به شناخت عینی در بحث خود وارد می‌کند. باید توجه داشت برخلاف دیدگاه بودن، یان کرایب، پارسونز و گیدنز

ربط ارزشی، روش تفسیری را در دام ارزش‌مدار بودن و در نتیجه درون‌گرایی ایده‌آلیستی نمی‌اندازد. زیرا همانطور که پیشتر توضیح داده شد ربط ارزشی با تحدید حدود پژوهش امکان شناخت عینی واقعیت انضمامی را فراهم می‌آورد. از طرف دیگر اصل پرهیز از قضاوت ارزشی در فرایند پژوهش منطق روش شناختی وبر را به رویکرد عین‌گرای دورکیمی (که وسواس شناخت عینی امر واقع را دارد) نزدیک می‌کند. در حالی که تفاسیر رایجی که در مقدمه بدان اشاره شد سنت وبری و دورکیمی را در تقابل مطلق با یکدیگر قلمداد می‌کردند. به زعم وبر جامعه‌شناس ملزم است طی فرایند تحقیق با کاربست اصول عینی از مداخله ارزش‌ها که شناخت واقعیت بیرونی را با چالش رو به رو می‌کند، پرهیز کنند. بر این مبنا فهم تفسیری برای اینکه معتبر باشد می‌بایست عینی باشد و این عینیت به واسطه مطابقت با واقعیت بیرونی به دست می‌آید. اصل کفایت علی در کنار اصل کفایت ذهنی عینیت فهم تفسیری را امکان‌پذیر می‌سازد. به همین اعتبار تفهم جامعه‌شناختی وبر از فهم فلسفی و روان‌شناختی متمایز می‌شود. زیرا برخلاف فلسفه، تفهم جامعه‌شناختی صرفاً مجموعه مفروضات و گزاره‌های نظری و ذهنی نیست که اعتبار خود را از رابطه منطقی درونی به دست آورد. تفسیر ذهنی از پدیده مورد بررسی اگر با جریان امور واقع مطابقت نداشته باشد فی‌نفسه فاقد ارزش جامعه‌شناختی است. بنابراین برخلاف تفسیر ریمون بودن که روش‌شناسی وبر را غیرآزمونی و درون‌نگر محض تلقی می‌کند در معرفت‌شناسی او مسئله عینیت و توجه به امر واقع نه تنها مورد غفلت نیست بلکه اساساً تفهم معتبر بودن خود را از عینی بودن کسب می‌کند. چنانچه تیپ ایده‌آل به عنوان اصلی‌ترین ابزار روش تفسیری علی‌رغم آرمانی بودن آن مستلزم این است که عناصری از امر واقع را در خود داشته باشد. به همین دلیل تیپ ایده‌آل وبر تاریخی است زیرا معرفت‌شناسی او مبتنی بر مفروضات ایده‌آلیستی محض نیست بلکه عناصری از رئالیسم نیز در آن وجود دارد که موجب می‌شود پای فهم تفسیری وبر بر زمین واقعیت قرار گیرد.

باید توجه داشت تأکید بر مفهوم عینیت و ضرورت شناخت عینی در جامعه‌شناسی به معنای نفی تعلق خاطر وبر به سنت ایده‌آلیستی آلمانی به‌خصوص کانت نیست زیرا تأکید او بر واقعیت پیچیده و بی‌پایانی که تنها از مدخل ربط ارزشی می‌توان معرفتی درباره آن به دست آورد آشکارا تأثیر فلسفه کانت را بازنمایی می‌کند. مسئله این است که تفسیر رایج از روش‌شناسی وبر که آن را فردگرایی رادیکال ذهن‌گرا در نظر می‌گیرد با برخی از اصول روش تفسیری از جمله اصل کفایت علی و پرهیز از مداخله ارزش‌ها در فرایند پژوهش به چالش کشیده می‌شود. این مسئله زمانی روشن می‌شود که مقاله عینیت در علوم اجتماعی وبر با دقت مورد بازاندیشی قرار گیرد. زیرا وبر در این نوشتار در مقام جامعه‌شناسی عین‌گرا ظاهر می‌شود که دغدغه شناختی معتبر و مطابق با واقع را دارد. اما باید هشدار داد علی‌رغم این

موضع وبر هرگز در جایگاه پوزیتیویستی خام‌گرا قرار نمی‌گیرد. چنانچه در بحث از عینیت مطرح شد او داعیه علوم طبیعی در رابطه با رسیدن به قوانین جهان‌شمول متافیزیکی را رد می‌کند. بنابراین تأکید وبر بر مسئله عینیت به معنای این نیست که می‌توان او را پوزیتیویستی خام‌گرا تلقی کرد.

همچنین می‌بایست تصویر رایجی که روش تفسیری را مبتنی بر فردگرایی محض قلمداد می‌کند، تعدیل کرد. اگرچه وبر صراحتاً در اقتصاد و جامعه تأکید می‌کند جامعه‌شناسی تفسیری مبتنی بر کنش فرد است و مقوله‌ای تحت عنوان شخصیت جمعی را نمی‌پذیرد اما در همین متن از ضرورت و لزوم داشتن رویکرد کل‌گرا سخن به میان آمده است. از نظر وبر رویکرد کل‌گرا مقدمه ضروری پژوهش جامعه‌شناختی است و بدون آن مقوله شناخت با مشکل مواجه خواهد شد. جامعه‌شناسی وبر را آنگونه که گیدنز تلقی می‌کند نمی‌توان عاملیت‌گرای محض در نظر گرفت به نحوی که توجه به ساختارها حلقه مفقوده آن است. زیرا حتی در کتاب معروف اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری بارها بر این مسئله تأکید می‌کند که با برقراری رابطه علی بین روح سرمایه‌داری و آموزه‌های کالونیسم سعی ندارد تا تفسیر ماتریالیستی از ظهور سرمایه‌داری غربی را نفی کند. چنانچه می‌بینیم در بحث از روان‌شناسی اجتماعی ادیان تحلیل او از نحوه دین‌داری طبقات مختلف سویه‌ای مارکسی پیدا می‌کند زیرا آشکارا بر نقش ساختار اقتصادی-اجتماعی در پیدایش برخی اعتقادات مذهبی تأکید می‌کند. بر این اساس ملاحظه می‌شود در تفاسیر رایج چهره وبر کل‌گرا و عینی‌گرا که او را به سنت مارکسی و دورکیمی نزدیک می‌کند مورد غفلت قرار گرفته است. این درحالی است که اصلی‌ترین مفروضات هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی که وبر در متون اصلی خود مطرح کرده تأیید کننده این مسئله است که نمی‌توان او را فردگرایی و ذهن‌گرای مطلق تلقی کرد.

منابع

- آرون، ریمون. (۱۳۷۶). *جامعه‌شناسی معاصر آلمان*، ترجمه مرتضی ثابت‌فر، تهران: بتیان.
- آرون، ریمون. (۱۳۸۷). *مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بلیکی، نورمن. (۱۳۹۲). *استراتژی‌های پژوهش اجتماعی*، ترجمه هاشم آقابلیگ پوری، تهران: جامعه‌شناسان.
- بنتون، تد و یان کرایب. (۱۳۹۱). *فلسفه علوم اجتماعی: بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی*، ترجمه: شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، تهران: انتشارات آگه.
- بندیکس، راینهارد. (۱۳۸۲). *سیمای فکری ماکس وبر*، ترجمه محمود رامبد، تهران: نشر هرمس.

- بودن، ریمون. (۱۳۸۳). **منطق کنش اجتماعی**، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: انتشارات توتیا.
- بودن، ریمون. (۱۳۹۴). **مطالعاتی در آثار جامعه‌شناسان کلاسیک**، جلد ۱، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
- بوردیو، پی‌یر. (۱۳۹۰). **نظریه کنش: دلایل عملی و انتخاب عقلانی**، ترجمه مرتضی مردیپها، تهران: انتشارات نقش و نگار.
- بوردیو، پی‌یر. (۱۳۹۳). **تمایز: نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی**، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر ثالث.
- تریگ، راجر. (۱۳۸۴). **فهم علم اجتماعی**، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران: نشر نی.
- دورکیم، امیل. (۱۳۷۶). **تربیت و جامعه‌شناسی**، ترجمه علی‌محمد کاردان، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- دورکیم، امیل. (۱۳۸۳). **صور بنیانی حیات دینی**، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
- دورکیم، امیل. (۱۳۸۷). **قواعد روش جامعه‌شناسی**، ترجمه علی‌محمد کاردان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دورکیم، امیل. (۱۳۹۴). **درباره تقسیم کار اجتماعی**، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
- ریتزر، جورج. (۱۳۹۳). **نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- سیدمن، استیون. (۱۳۸۶). **کشاکش آراء در جامعه‌شناسی**، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۴). **مسائل محوری در نظریه اجتماعی: کنش، ساختار و تناقض در تحلیل اجتماعی**، ترجمه: محمد رضایی، تهران: سعاد.
- وبر، ماکس. (۱۳۶۷). **مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی**، ترجمه احمد صدارتی، تهران: نشر مرکز.
- وبر، ماکس. (۱۳۷۴). **اقتصاد و جامعه**، ترجمه عباس منوچهری، تهران: نشر مولی.
- وبر، ماکس. (۱۳۹۰). **دانشمند و سیاست‌مدار**، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- وبر، ماکس. (۱۳۹۱). **اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری**، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- وبر، ماکس. (۱۳۹۲). **دین قدرت جامعه**، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات هرمس.
- وبر، ماکس. (۱۳۹۲). **روش‌شناسی علوم اجتماعی**، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر مرکز.